

سغدی‌ها و جاده ابریشم

دکتر بدرالزمان قریب

«جاده ابریشم» نمادی است که روح جاودان ارتباط بین مردمان را بیدار می‌کند. برای کشف این روح ابدی است که پروژه مطالعه جامع جاده ابریشم تحقق پذیرفته است.

(پیام یونسکو، ۱۳۶۹)

اگر مقصود از روح جاودان، ارتباط بین مردمان و تبادل جریانهای فکری، هنری، سنتها و آیینها و در واقع انتقال فرهنگ به وسیله کالاست، باید گفت که اقوام ایرانی در این انتقال فرهنگی نقش برجسته داشته‌اند، و اگر محدوده زمان و مکان را تنگتر کنیم، یعنی زمان را به هزاره اول میلادی، و مکان را به مسیر شرقی و زمینی جاده ابریشم محدود کنیم، در آن صورت متوجه می‌شویم که اقوام ایرانی مقیم آسیای مرکزی: پارتی‌ها، بلخی‌ها، سغدی‌ها، ختنی‌ها و خوارزمی‌ها، در این انتقال کمک شایانی کرده‌اند. ما در اینجا با اشاره‌ای گذرا به نقش این ملت‌ها و همچنین تعریف محدوده جغرافیایی آسیای مرکزی، بحث را به تأثیر بنیادین و دامنه‌دار ملت سغد در جاده ابریشم متمرکز می‌کنیم.

آسیای مرکزی

وقتی صحبت از آسیای مرکزی می‌شود باید مقطع زمان بررسی را در نظر گرفت، چه این منطقه در طول تاریخ کهن خود، هیچ‌گاه مرزهای مشخص نداشته‌است. به طور کلی، در مقطعی از تاریخ، این نام را به ماوراءالنهر (قرا رود) اطلاق می‌کردند اما از نظر جغرافیایی



بیش از یک هزاره، جادهٔ پهلوم و پرماجرایی ایریشم می‌گذشت، و پلی بین فرهنگها برقرار می‌کرد. از طریق آسیای مرکزی بود که دین بودا به چین رسید و فراگیر شد. دین مانو یا عنوان «دین بودای روشنائی» به چین راه یافت و بیش از دو قرن دین رسمی ترکان اویغوری شد و آیین مسیحی نسنوری در میان اقوام آسیای مرکزی و چین گسترش یافت. ایران، چین و هند خورشیدهایی بودند که نواح فرهنگشان بر این منطقه پرتو افشاندند و با فرهنگ بومی که خود فرهنگی درخشان بود، تلفیقی نو پدید آورد. در این میان، نمی‌توان فرهنگ آسیایی شدهٔ یونانی را نیز نادیده گرفت، فرهنگی که جلوه‌های آن به‌ویژه در هنر بودایی و مانوی به ظهور رسید. کشفیات باستان‌شناسی زن بیستم، شاهد ظهور و گسترش یکی از کهنترین فرهنگهای شهرنشیس در این منطقه بود، گو اینکه هم‌اینجا حرصهٔ تاخت و تاز و حرکت‌یابانگردان نیز بود، بعضی آرام و بعضی خونبار.

در دورانی، آسیای مرکزی یا قسمت غربی آن کاملاً ایرانی بود و بعضی از پژوهشگران، آنرا ایران شرقی یا ایران خارجی (Iran exterior) خواندند. زیرا این ناحیه از نظر فرهنگ و زبان، ایرانی بود. سه تمدن درخشان که در آن متجلی شد، تمدن بلخی (باکتریایی)، تمدن سغدی و تمدن خوارزمی هر سه بنیاد ایرانی داشت. مدارک مکتوب که باستان‌شناسان این قرن پیدا کرده‌اند، گواهی می‌دهند که زبانهای سغدی،

می‌تواند به سرزمین پهناوری که از دریای خزر تا مغولستان و از دشتهای جنوبی سیبری تا شمال شبه قارهٔ هند را می‌پوشاند، اطلاق شود. این گسترهٔ جغرافیایی، شامل جمهوریهای تازه استقلال یافتهٔ امروزی آسیای مرکزی، قسمتی از خاک چین (ایالت سین کیان / شین جیان و کانسو)، فلات پامیر و تبت، شمال شبه قارهٔ هند، و افغانستان کنونی است. ضمناً خراسان بزرگ را، که قسمتی از ایران امروزی را شامل می‌شود (خراسان در اصل به معنی شرق و محل طلوع خورشید است) و مرزهای آن از افغانستان و سواحل جیحون می‌گذشت، نباید و نمی‌توان از آن جدا کرد. رشته‌های تاریخی و فرهنگی که این منطقهٔ فراخ را به هم می‌پیوندند بسیارند، همان‌قدر که اختلافات زبانی و سیاسی امروزی آنها.

از طریق آسیای مرکزی بود که مهاجران، بازرگانان، مبلغان دین از غرب به شرق آسیا سفر کردند، از راههای صلب‌المیور، بیابانهای خشک و سوزان، کوههای سر به فلک کشیدهٔ پربرف گذشتند، و متاع خود را که کالا، هنر، دین، موسیقی، خط، جریانهای فکری، داستانهای قومی و به طور کلی فرهنگ بود، به دوردست‌ترین نقاط رساندند. از آسیای مرکزی بود که هجوم قبایل و کوچهای جمعی اقوام یوشچی سکایی، هون، هفتالیت، ترک، و بعداً مغول و... از شرق به غرب آسیا صورت پذیرفت. بعضی از این مهاجمان اقوام بومی را در خود جذب کردند و بعضی دیگر مجذوب ملت‌های بومی شدند.^(۱) از طریق آسیای مرکزی بود که در طول

(ادامه پاورقی از صفحهٔ قبل)

و به عقیدهٔ بعضی دیگر، خاستگاه اصلی هند یان و با دستکم جناح اصلی آنها، پیش هند و ایرانیان، در این سرزمین بوده‌است.

۱. به عقیدهٔ بعضی از نظریه‌پردازان، قسمت بزرگی از اقوام هند و ایرانی که مکان اصلی آنها در شرق اروپا و اسنیهای جنوبی بود، از این ناحیه گذشتند و به فلات شبه قارهٔ هند کوچ کردند.

(ادامه پاورقی در صفحهٔ بعد)

بلخی و خوارزمی، پیوندی نزدیک به هم داشتند، و هر سه از گروه زبانهای ایرانی میانه شرقی بودند. هر سه تمدن، از فرهنگ ایرانی هخامنشی و اشکانی بهره بردند، و با وجود تفاوت آیینی با ایران ساسانی، از این مایه‌های فرهنگی و فزود هنری آن بی‌تأثیر نماندند. فراموش نشود که تمدن کوشانی نیز که در جنوب و شرق افغانستان امروزی، و در شمال شبه قاره هند طلوع کرد، و تا مرزهای سیاسی اشکانی تأیید و با تلفیق فرهنگ ایرانی - هندی - یونانی درخشش نظرگیر یافت، در همین منطقه اوج گرفت. کوشانیان که بزرگترین حامیان دین بودا بودند، بیشتر آثار مکتوب خود را به زبان بلخی، که زبانی ایرانی است، و خط یونانی می‌نوشتند.

سغد و بلخ

آخرین تحقیقات که بر مبنای باستان‌شناسی و زبان‌شناسی است، نشان می‌دهد زبانی که در دوران هخامنشیان و یونانیان در بلخ باستان مردمان بدان سخن می‌گفتند، یکی از لهجه‌های زبان اوستایی بوده است، همچنانکه باورهای آنان بیشتر به آیین زردشت نزدیک بود. در زمان هخامنشیان، باختریش *Bactria* از ایالت‌های مهم به ششمار می‌رفت. پس از هخامنشیان، یونانیان حاکم بر آنجا، با تشکیل حکومت مستقل، موجودیتی جدا از سلوکی‌ها یافتند و مدتها پیش از دویست سال) در آن خطه فرمانروایی کردند. شاید بلخ از تمام شهرهای ایران نفوذ یونان را بیشتر پذیرفته باشد، اما یونانیان ساکن در بلخ نیز از تأثیر فرهنگ ایران دور نماندند. قسمتی از شرق سرزمین بلخ را تخارستان می‌نامیدند و اطلاق این نام احتمالاً به دلیل استقرار مردمی از ناحیه دره رود تاریم بود

نه به این ناحیه مهاجرت کردند. تخاری‌ها به زبان هند و اروپایی شاخه کنتوم» سخن می‌گفتند و بعد از استقرار در سرزمین تخار، باسکاهای لخبیان تلفیق شدند و به یکی از زبانهای ایرانی میانه شرقی، آثار مکتوبی ز خود بجا گذاشتند^(۱). شباهت نام تخار / توخار و توران نیز مورد بحث هلن قرار گرفته است.

از راه بلخ بود که هنر یونانی و دین بودا به خاک سغد رسید. مقصود ما آن هنر یونانی است که آمیخته با هنر ایرانی اشکانی و همچنین متأثر از هنر دره کابل و سند (گنداره) - که نباید با قندهار اشتباه شود - بود. نویهار بلخ که از زمان کوشانیان به پایگاه بوداییان معروف بود، تا دوران نخستین سلاسی، شهرتش بر جای ماند. بلخ سر راه ابریشم به هند بود، و بلخیان همراه با بازرگانان سغدی، تجارت ابریشم را در مسیر جنوبی آن، از ساحل چپ آسودریا تا شبه قاره تداوم می‌بخشیدند. مدارک و سنگ‌نبشته‌هایی که در دهه هشتاد قرن بیستم در دره علیای رود سند پیدا شد، نقش برجسته سغدیان را در این انتقالها نشان می‌دهد. در ضمن، وجود چند سنگ‌نبشته بلخی (دوازده عدد) در میان آنها شرکت بلخیان را نیز در داد و ستد مابین هند، سغد و ایران نشان می‌دهد. همچنین تأثیر فرهنگ بلخ در زبان سغدی آثاری بر جای گذاشت. واژه فغفور سغدی، لقب امپراتور چین، که بعدها به فارسی هم راه یافت، احتمالاً دخیل از

۱. زبان تخاری: زبان هند و اروپایی اما غیر ایرانی آسیای مرکزی بود که آثار مکتوب آن در ترکستان چین در شهرهای باستانی کوجا و آگنی (قرشهر) پیدا شده است. این زبان با زبانهای اروپایی مثل لاتینی که در آن هم عدد سه را *Karam* می‌گویند، نزدیک است. در زبانهای هند و ایرانی و اسلاوی - بالی، عدد سه بیشتر با صورت اوستایی ششم (*hastam*) تطابق دارد.

اشغال کردند، از سمیراشیه (قره‌یزمستان کنونی) گذشتند و در سین کبان (ترکستان چین) و مغولستان مهاجرنشینانی تشکیل دادند و تجار آنها در شهرهای بزرگ چین مستقر شدند. مهاجرت آنان از جنوب به جناح چپ آمودریا (جیحون) و بلخ شمالی تداوم یافت و در اینجا با فرهنگ یلخی آشنا شدند، فرهنگی که ریشه در آیین زرتشت داشت اما متأثر از تمدن یونانیان ایرانی شده بود و بعدها با گسترش کوشانیان، پایگاه فرهنگ و دین بودایی گردید. بلخ، تا پایان عهد ساسانی زیر نفوذ دین بودا بود. داهیان بسیاری در صومعه‌های آن تعلیم می‌دیدند، و همان طوری که زائران چینی گزارش داده‌اند، تشتی که بودا با آن تظہیر می‌کرد، هنوز در بلخ بود.

از اینجا سفدیان با موازین و قانون آیین بودا (بیشتر مکتب مهاییانه) آشنا شدند و این آیین را تا شرق آسیای مرکزی و چین با خود بردند - البته در این انتقال، اقوام دیگر آسیای مرکزی مانند پارسی‌ها، ختنی‌ها و کوچی‌ها سهمی بزرگ داشتند.

سغد از ایالت‌های هخامنشیان بود و بعد از مقاومت و دفاع سردار بزرگشان «سپیتامنس» به دست یونانیان افتاد. اما دولت - شهرهای سفدی به زودی از سلوکیان جدا شدند و استقلال یافتند.

از مقایسه مطالبی که ماخذ هخامنشی، یونانی، ساسانی، چینی و اسلامی در بارهٔ سغد گفته‌اند، می‌توان گسترهٔ جغرافیای آن را تا حدودی مشخص کرد. بی‌شک مرکز فرهنگی و سیاسی سغد، سمرقند بوده که یکی از مراکز بزرگ تجاری جادهٔ ابریشم نیز به شمار می‌رفته است. از این پایگاه، سفدیان که انحصار تجارت ابریشم را در مسیر شرقی داشتند، همراه با دولت - شهرهای دیگر سفدی، نظیر تاشکند، فرغانه، پنجیکند،

بلخی است و نه چنانکه تصور می‌رفت از زبان پارسی. این واژه به صورت bagapura «بسرخدها» عنوان پادشاهان کوشان بوده است. در صورتی که واژهٔ پارسی بقبوهر bagpuhr عنوان ایزدان مانوی است و نه پادشاهان.

سفدی‌ها و خوارزم

در بخش غربی سرزمین سغد، نزدیک دریاچهٔ آرال، خوارزمیان می‌زیستند که زبانشان بسیار نزدیک به زبان سفدی بود. اما آثار مکتوب تا به امروز یافته شدهٔ آن زبان، به تنوع و غنای آثار زبان سفدی نیست. با وجود این، خوارزم، مهد تمدنی بسیار کهن بود که کشفیات باستان شناسی قرن اخیر آن را آشکار کرد. به عقیدهٔ بعضی از دانشمندان در دوران قدیم، رود جیحون به دریای خزر می‌ریخت، سرزمین بیابانی امروز، دشتی سرسبز و حاصلخیز بود و کشاورزی وسیعی را در آن ناحیه امکان‌پذیر می‌کرد. خوارزمیان شهرنشین و کشاورز، مانند سفدیان، به تجارت و داد و ستد علاقه‌مند بودند و کالایی که سفدیان از چین به سمرقند و بخارا می‌آوردند، خوارزمیان به سواحل دریای خزر و سیاه و آروپای شرقی می‌رساندند و کالاهای اروپا نیز به همین طریق به آسیای مرکزی و چین می‌رسید. خوارزمیان بیشتر زردشتی بودند؛ در واقع آیین محلی آنان با گونه‌ای مزدیسنا بومی تلفیق شده بود.

خاستگاه سغد

مرکز و خاستگاه قوم سغد، در درهٔ زرافشان و واحه‌های پنجیکند و سمرقند بود که از آنجا به شرق و غرب سرزمین میان دو رود جیحون و سیحون پراکنده شدند و واحه‌های بخارا، فرغانه و چاچ (تاشکند) را

بخارا و کاش و به کمک نیروهای انتظامی قدرتهای زمان، بر ثبات و امنیت این راه کاروانی و پرخطر نظارت می کردند.

فرض بر این است که شهرهای بزرگ سغد نشین، هنگامی که با دولتهای بزرگ وقت، مثل اشکانیان، گوشانیان و ساسانیان و امپراتوری چین درگیر نبودند، استقلال داخلی خود را بویژه در مسائل اقتصادی و فرهنگی حفظ می کردند، و با وجود آن که گهگاه مورد تهاجم اقوام بیابانگرد چون یئوچی ها، سکاها، هفتالیته ها و ترکان فراز می گرفتند، اما آن اقوام را در فرهنگ خود جذب کردند. تجارت با چین و دنیای غرب آسیا و ارتباط فرهنگی بین این دو قطب بزرگ فرهنگی دنیای قدیم، تمدن آنان را رونق بخشید؛ سمرقند آبادترین و ثروتمندترین شهر آسیای مرکزی و زبان سغدی، زبان ارتباط با زبان میانجی (lingua Franca) جاده ابریشم شد.

این وضع از نخستین سالهای گشایش جاده ابریشم که هم زمان با سلسله «هان» در چین و فرمائروایس یئوچی ها در سغد و بلخ بود، یعنی از قرن دوم پیش از میلاد تا سده هشتم یا نهم میلادی ادامه داشت، و سغدی ها در بازرگانی میان شرق و غرب آسیا، دست بالا را داشتند.

روابط سغد با چین

در منابع چینی، نام یئوچی ها از سال ۱۷۵ ق. م. دیده می شود. در زمان یئوچی ها، که با دولت شهرهای محلی آمیخته و رنگ کاملاً سغدی گرفته بودند، یک ژنرال چینی به نمایندگی از طرف یکی از امپراتوران سلسله «هان» wu-ii به سوی مرزهای دور دست غرب گسیل شد. شاید این رویداد در سال ۱۳۰ ق. م. واقع شده باشد. ژنرال چینی به قصد در

خواست کمک از یئوچی ها علیه قوم وحشی زرد پوست «هزیونگ فو» که خطر بزرگی در مرزهای شمال غربی چین ایجاد کرده بودند، به سفارت اعزام شد. وی بعد از ماجرای گم شدن در بیابانها و سالها اسارت در دست اقوام دشمن به ماوراءالنهر رسید، و در آنجا با تمدنی آمیخته از عناصر ایرانی و یونانی آشنا شد. یئوچی ها بعد از استقرار در این سرزمین، وارث فرهنگ فنی ایرانی - یونانی شده بودند.

گرچه فرستاده امپراتور چین در انجام مأموریت خود موفق نشد، زیرا یئوچی ها که سرزمینی آباد و خرم یافته بودند، دیگر عزم بازگشت به سوی شرق و درگیری با وحشیان را نداشتند، اما ژنرال چینی اطلاعات گراکنهایی از فرهنگ مردم غرب آسیا به چین ارمغان آورد. سفر ژنرال چینی ابق دور دست غرب را گشود، و چین خریداران جدیدی برای کالاهای خویش یافت. این واقعه به رونق جاده ابریشم و شکوفایی داد و ستد اقتصادی - فرهنگی در آن کمک کرد. نخستین کاروان چین حدود سال ۱۰۶ ق. م. به مرزهای خراسان (پارت) خراسان رسید. چین برای دستیابی به اسبهای «تایوان» taivan (احتمالاً فرغانه)، مجبور به لشکرکشی نظامی شد، و بعد از جنگ با دولت شهرهای سغدی به ۳۰ رأس اسب اصیل و ۳۰۰ اسب معمولی دست یافت. این رویداد حدود سال ۱۰۱ ق. م. اتفاق افتاد و چین با سغدی ها روابط دوستانه برقرار کرد. تصور می رود سفيرانی که در دوره حکومت سلسله «هان» از آسیای مرکزی به چین رفتند، بازرگانان سغدی بودند که برای تقدیم هدایای خویش و جستجوی بازاری برای کالای غرب به دربار امپراتور چین گسیل شده بودند. با استقرار روابط سیاسی، دادوستد اقتصادی و فرهنگی نیز بین دو دنیای شرق و غرب آسیا افزایش یافت.

آیین محلی را در سغد تأیید می‌کند. با این همه، سغد از مراکز بزرگ بودایی ماوراءالنهر حتی تا اوایل دوران حکومت اسلامی باقی می‌ماند. رازهای دخیل سغدی در فارسی بت و فرخار باید میراث آن زمان باشد. در اواسط قرن سوم میلادی، در زمان سلطنت شاپور اول، به گواهی کتیبه معروف او در کعبه زرتشت، سغد قسمتی از امپراتوری ساسانی شد. احتمالاً تا قرن پنجم، نفوذ ساسانیان بویژه در شهرهای غربی آن، مانند یخارا کم و بیش باقی ماند. احتمال می‌رود که بعد از فتوحات بهرام دوم قیز در سال ۲۸۴ میلادی، سغد و خوارزم زیر سلطه ساسانیان قرار گرفته باشد. در این دوره است که دین مانوی و مسیح به این دیار راه یافت و همراه با دین زرتشتی و بودایی و آیینهای محلی و پرستش خدایان کهن، مجموعه‌ای از فرهنگ دوران خویش را متجلی ساخت که همراه با شکوفایی اقتصادی، بنیانگذار هنر مخصوص سغدی شد. قرائن باستان‌شناسی و شواهد سکه‌شناسی نشان می‌دهد که در سالهای بین قرن دوم و پنجم میلادی، فرآیند شهرنشینی افزایش یافت و همراه با آن شکوفایی اقتصادی و کشاورزی این سرزمین گسترش پیدا کرد. نگاه نده ثابت کرده است که واژه کشاورزی به احتمال بسیار زیادی دخیل از سغدی است و این فرضیه با یافته‌های باستان‌شناسی، نقش خدای کشاورزی در یک دیوار نگاره پنجگانه به صورت پیرمردی که به او توده‌های گندم هدیه می‌شود، و همچنین موقعیت جغرافیایی کشور باستانی سغد تأیید می‌شود.

ماخذ چینی با غلگو به دانه گندم که به اندازه سنبله گندم است و خوشه انگوری که یک ذراع طول داشته، اشاره کرده‌اند.

آگاهی چینیان از تمدن غرب، از گزارش‌های زنگرال چینی، چانگ چین، درباره شکوفایی دو کشور بلخ و سغد بخوبی محسوس می‌شود. ماخذ هانشو نیز از شهرهای آباد و حصار دور شهر و بازارهای بزرگ و بازرگانی پررونق این دیار مطالبی نوشته‌اند. مدارک باستان‌شناسی نیم قرن اخیر نیز وجود کانال کشی برای آبرسانی شهرها و آبیاری کشتزارها را تأیید می‌کند.

یثوجی‌ها که جای خود را به هم تباران قدرتمند خویش، کوشانیان می‌دهند، قبل از محو شدن از صحنه تاریخ، سالیانی در دره تاریم زندگی کردند. آثار مکتوبی که از زبان کوچی (اهل شهر کوچا) به خط خروشتی در چین پیدا شده است، به احتمال زیاد از فرهنگ آن قوم نشأت گرفته است.^(۱)

اگرچه دین بودا با سیاست بوداگرایی کانیسکا قسمت بزرگی از شمال هند و بیشتر خاک افغانستان کنونی را فرا گرفت، و از مرز جیحون گذشت و در میان دولت شهرهای ثروتمند سغدی طرفدارانی پیدا کرد، اما از آنجا که کوشانیان و اشکانیان از سیاست آزادی دینی هخامنشیان کم و بیش پیروی می‌کردند، بعید به نظر می‌رسد که دین بودایی در سرزمین سغد فراگیر شده باشد. آثار باقی‌مانده، وجود آیین زرتشتی و همچنین شکوفایی

۱. کوچی‌ها همراه با غنشی‌ها و سغدی‌ها از اولین مترجمان متون بودایی به چینی بودند.

بعضی را عقیده بر این است که کوچی‌ها دین بودا را قبل از سغدی‌ها به چین منتقل کردند در هر حال، متون کریمی - نخاری که از اصل هندی ترجمه شده‌اند، از متون غنشی و سغدی قدیم‌ترند. غنشا در میان یکی از اولین میلان و مترجمان آیین بودا در چین، نام یک شاعرانه پارسی نیز به چشم می‌خورد.

سغدیه‌ها در چین

آن گروه از سغدیه‌ها که به سوی شرق رفته بودند، آنان که سرزمین سرسبز و حاصلخیز و باغها و تاکستانهای خود را در سمرقند، بخارا و فرغانه ترک کرده، از کوهها و صحراها گذشته و به سین کیان (شین جیان) چین رسیدند، کشاورزی که شغل اصلی‌شان بود و خدایان کشاورزی و باروری را می‌ستودند (شاهد: دیوار نگاره پنج‌گانه)، به تجارت روی آوردند، و در این کار سرآمد دوران شدند. اولین مهاجرت سغدیه‌ها باید بسعد از پیروزی اسکندر - علی‌رغم دفاع دلاورانه سردار هخامنشی «سیناسرس» - و غارت شهر سمرقند (Amarakand) یونانی صورت گرفته باشد. بعضی از دانشمندان نقش سغدیه‌ها را در تجارت به نقش آرامیان دوره باستان تشبیه کرده‌اند. چینی‌ها از آنان به عنوان تاجران زبردست یاد می‌کنند که هنگام تولد فرزندان، در دهانشان منل و در دستشان چسب می‌گذارند تا بازوگانی شیرین زبان شوند. در پنج سالگی به آنها شیره دادوستد می‌آموزند و در دوازده سالگی آنها را برای تمرین به دیار هسایه می‌فرستند. ختنی‌ها نیز واژه سرلی *سسه* را که در اصل به سغدی اطلاق می‌شود، به معنای سرداگر و تاجر به کار می‌بردند. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «سغدیه‌ها هرچا سود باشد، آنجا می‌روند».

اهمیت این سغدیه‌ها مهاجر، افزون بر نقشی که در دادوستد کالا در قدیم‌ترین و طولانی‌ترین جاده تاریخی جهان داشتند، گسترش فرهنگ و جهان غرب و شرق آسیا و نزدیک کردن آنها به یکدیگر بود. اگرچه در برقراری ثبات و امنیت جاده ابریشم از نفوذ نظامی چین بهره می‌گرفتند، اما تأثیر فرهنگشان تا قلب امپراتوری چین می‌رسید - در حقیقت یک راه

سغدی از سمرقند تا دیوار چین بتیان‌گذاری شده بود. از همین راه دستاوردهای هنر ایرانی مثل فرش، انواع منسوجات، عطریات و محصولات کشاورزی ایران مثل انار، انگور، انجیر، یونجه و گشنیز به چین می‌رسید، و ابریشم چین که در ایران به صورت زربفت درمی‌آمد، دوباره به صورت کالای مورد علاقه درباریان به چین باز می‌گشت. تاریخ تأسیس اولین مهاجرنشین معلوم نیست. اما نخستین مدرکی که از زبان سغدی در دست است، اسناد نوشته بر کاغذ است که نامه‌های باستانی خوانده می‌شود. این نامه‌ها درخراجه یکی از برجهای دیده‌بانی، نزدیک انتهای غربی دیوار مرزی چین پیدا شده است. نظریه کهنترین سند نوشته بر کاغذ، که توسط سرواویل استین، کاشف این نامه‌ها در ۱۹۱۷ م. ارائه شد، دیگر طرفداری ندارد. اما دانشمندان دیگر تاریخ آنها را بین نیمه دوم قرن دوم و نیمه اول قرن چهارم میلادی تخمین زده‌اند. محتوای یکی از نامه‌ها به عدم امنیت در جاده ابریشم و آشفتگی شهرهای شمالی چین بعد از حمله قبایل وحشی «هون» (خیون، در سغدی: *hwn*)، فرار امپراتور و ویرانی و غارت پایتخت چین شمالی، لویانگ *luoyang* و شهر *وی* ۷۵ اشاره می‌کند. از آنجا که تخریب و غارت لویانگ چند بار و در حملات متوالی انجام گرفته است، تاریخ گذاری این نامه‌ها نیز تزلزل وضع آشفته زمان خود را در رأی پژوهشگران تاریخ منعکس می‌کند، ولی به‌طور کلی تاریخ ۳۱۱-۳۱۳ (که هنینگ داده است) بیشترین توافق را در بین آرا دارد^(۱) گو اینکه تاریخ ۱۹۰ تا ۱۹۶ میلادی نیز طرف توجه بعضی

۱. آنچه دانشمندان بعدی را به صحت نظریه هنینگ معتمد کرده، شیخوهر شهر ۷۵ درنامه

(نامه هاورلی در صفحه بعد)

از دانشمندان مثل «هارمتا» Hamata بوده است. این نام‌ها که قدیمترین متن تا به حال شناخته شده زبان سفدی است، در داخل کیف نامرسان میان زیاله‌ها، همراه با چند اثر مکتوب به زبان چینی با تاریخ سده اول ق. م. و سده اول و دوم میلادی پیدا شد. هشت نامۀ سفدی با وجود آسیب دیدگی زیاد خوانده شد. یکی از این نام‌ها از چین به سمرقند و یکی به لولان فرستاده می‌شد که هرگز به مقصد نرسیدند و دست حوادث این درد دلای خانوادگی را که در لابلای آنها رویدادهای تاریخی زمان و شرح سرگردانی بازرگانان سفدی و خانواده‌هایشان در دوران بسیار دشوار تاریخ چین آشکار می‌گردد، خرابه‌نشین برج دیده‌بانی دیوار کهنه چین کرد. از متن یکی از نام‌ها چنین برمی‌آید که در دو شهر مرزی (دروان سفدی) دون هوان و (کجان سفدی) کوتسانک *guzang*، مهاجرنشینان سفدی می‌زیستند و نمایندگان بازرگانی آنها در شهرهای مرکزی چین مثل شانگان و لویانگ از طرفی و در سمرقند از طرف دیگر فعالیت می‌کردند. جالب توجه اینکه در این نام‌ها از بازرگانان هندی نیز نام برده می‌شود که به همان سرنوشت وقت‌بار تجار سفدی گرفتار آمدند، و در این آشوب و قطعگی بین جان سپردند، و این خود از همکاری نزدیک سفدی‌ها و هندی‌ها در امر تجارت حکایت می‌کند. در این نام از چینیان *chyn*، سفدی‌ها *swaydyk* و هندیان *gmbat* نام برده شده است.

اندامه باورلی از صفحه قبل

ست که در سفدی *nkp* نامیده شده است. چون غارت این شهر فقط در سال ۳۰۷ صورت گرفته است، بنابراین، تاریخ نام‌ها باید بین ۳۰۷ تا ۳۱۱ (غارت شهر لویانگ) باشد.

شاید بعضی واژه‌های دخیل هندی در سفدی مثل واژه سارت *sw* «کاروان» یا *umdy* «قیمت» و *dykh* «نامه» مربوط به این زمان باشد. از کالاهایی که مورد دادوستد قرار می‌گرفته، در این نام‌ها از طلا *sym* مشک *yx* فلفل *dyph* کافور *dywh* پارچه بافته از کتف *dywpywky* و گندم (غلات *wk*) نام برده شده است. در یکی از نام‌های سفدی، از یکصد مرد آزاد سفدی که در شهری (احتمالاً دون هوان) می‌زیستند، سخن رفته است و هینگ با اضافه کردن خانواده و غلامان و خدمتکارانشان تعداد سفدی‌ها را حدود یک هزار نفر می‌داند. یکی از نام‌ها به مقصد لولان برای زنی به نام «چاتیسا» *cyysa* بود که به عقیده «سیمز ویلامز» متعلق به اقلیت هندی پراکریت زبان ساکن *niya* (در شاخه جنوبی جاده ابریشم) بوده است. در این نام‌ها از بول و قره و بول مسی *mx* نیز نام برده شده است. (سیمز ویلامز ۱۹۹۶)

سکه مسی را ابتدا چینیان ضرب کرده‌اند و بعدها بازرگانان به سفد آوردند و سفدی‌ها از آن تقلید کردند و آن را *py* می‌خواندند که ممکن است از ریشه سنکریت *pana* یا ریشه چینی *ten* باشد. از اعتقادات دینی این مهاجرنشینان اطلاعی در دست نیست، اما وجود واژه *gny* به معنی «کاهن / پرستار» که در متون دیگر مثل بودایی، مانوی و مسیحی کاربرد نداشته است، احتمالاً تعلق این مهاجران را به نوهی آیین زرتشتی بیشتر می‌کند. *bn* در سفدی معنای «پرستشگاه» (از *bagana*) می‌دهد و پسوند *gn* هم از «نگهبان» و در واقع «نگهبان معبد» معنی می‌دهد.

فعالیت و حضور سفدی‌ها در دون هوان در مدارک متأخرتری نیز که در آنجا کشف شده است، آشکار می‌گردد. به نظر می‌رسد که در سال ۳۶۶ میلادی که ساختمان غارهای هزار بودا آغاز شد، تعداد زیادی

پرشگاه جنوبی استانی و شمال صلیح علوم

سغدی بودایی در «دون هوان» زندگی می‌کردند. در میان معابد و پرستشگاه‌های تودرتو بنا شده در دل غارهای هزار بودا، «سراورل استین» از راز کتابخانه معروف قرون وسطایی چینی با محتوای تعداد قابل ملاحظه‌ای از دست‌نویس‌های سغدی بودایی پرده برداشت. این کتابخانه مدت ۹۰۰ سال با دیواره نازکی از غار اصلی، مجزا و از دستبرد حوادث زمان برکنار مانده بود. و این مجموعه نفیس، اکنون در کتابخانه ملی پاریس و موزه بریتانیا نگاه داشته می‌شود. در این گنجینه، افزون بر متون سغدی - بودایی که بیشتر آنها از چینی ترجمه شده، قطعه کوچکی در باره داستان رستم و نقش رخسار در پیروزی او بر دیوان - بلندترین متن زبان سغدی: داستان توگد بود - قطعه‌ای در مورد طلسم باران و مشخصات سنگ‌های باران‌زا و طرز ساختن طلسم، چند داستان مستقل دیگر، یک قطعه مربوط به گیاه‌های پزشکی و قطعه کوچکی در ستاره‌شناسی است.

بعد از «دون هوان» مهم‌ترین ناحیه‌ای که از نظر مدارک مکتوب سغدی بر فعالیت مهاجرنشینان سغدی دلالت می‌کند، ناحیه تورفان است که در اوایل قرن بیستم در پی کشف آثار برجسته هیات آلمانی ۱۹۱۰-۱۹۰۲، شهری صاحب نام در مطالعات ایران‌شناسی شد. تورفان از مراکز مهم تجاری و فرهنگی جاده ابریشم و مدتی پایتخت جنوبی ترکان اویغوری بود و یکی از مراکز نعلبیت مانویان نیز به شمار می‌رفت. یکی از نام‌های مانوی رفت‌وآمد و سیروسفر مبلغان مانوی را در طول جاده ابریشم، از تورفان، که حدود ۱۰۰ متر زیر سطح دریاست، «تاه‌ارومچی» پایتخت رکان اویغوری که در کوه‌پایه‌های سلسله جبالی به ارتفاع پنج هزار متر واقع شده، با اصطلاح «بایین و بالارتن» ذکر کرده است. از مراکز بزرگ فرهنگی و هنری تورفان، شهر «خوجو» «کتورچانگ چینی» است که در

متون سغدی از آن به نام «چینانج کت» (شهرچینی) نام برده می‌شود. در این شهر، تا قرن دهم میلادی، آثار مانوی، بودایی، زرتشتی و مسیحی وجود داشته است. در «بولایق»، شمال تورفان، در کلیسای مخروبه سنتوری تعداد زیادی متون سغدی مسیحی، عبارت از: ترجمه‌های انجیل، روایات آباء، کلیسا، اندرزنامه‌های کوتاه نوشته شده به خط سریانی، پیدا شد و در «یارخوتو»، دو متن سغدی بودایی که دلالت بر تداوم دین بودا در آن سامان داشت، کشف گردید ولی از نظر اسناد و باه‌های ایرانی، سه منطقه نزدیک «خوجو»، «مورتوق»، «سنگیم» و بویزه «تویوق» اهمیت بیشتری دارند. در خرابه‌های «تویوق» معبد فزراحی با چشم‌انداز بسیار زیبا را «فون لوکوک» آلمانی کشف کرد که کتابخانه نیمه ویران آن گنجینه گرانبهایی از دست‌نویس‌های مانوی، مسیحی و بودایی به دنیای علم هدیه کرده است. در این میان یکی از قدیمیترین نوشته‌های زبان فارسی به خط سریانی توجه دنیای دانش و فرهنگ زبان فارسی را جلب نمود (داستان منظوم بلوهر و بوذاسف).

تنوع مدارک بازیافته از چین، پرده از راز تلاش خستگی ناپذیر مهاجران سغدی در تبلیغ دین و سنت‌های آیینی که بدان دل بسته بودند، برمی‌گیرد. سغدی‌ان با ترجمه متون بودایی، مانوی و مسیحی به زبان سغدی پرشای زبان خود افزودند و هم‌زمان، این دین‌ها را در میان اقوام دیگر آسیای مرکزی و چین گسترش دادند. متون مانوی سغدی تاریخچه فعالیت مبلغان مانوی و همچنین داستان‌ها و تمثیلات، ادعیه و مراسم آیینی، تقویم و سالنامه را در برمی‌گیرد که هر کدام در فرهنگ ایرانی جایگاهی ویژه داشت و بیشتر، مکمل متون مانوی پارسی و فارسی میانه بود تا ترجمه آنها. مطالب فلسفی و بنیادی آیین مانوی و اسطوره پیچیده



آفرینش آن که در متون سغدی مطرح می‌شود، با تلاش توانفرسای دانشمندان، کم و بیش روشن شده‌است. سغدی‌ها حتی سعی کردند اولین واژه‌نامهٔ زبان خود را که در آن واژه‌های فارسی میانه و پارسی در مقابل واژه‌های سغدی قرار گرفته‌اند، بنویسند که متأسفانه تنها چند برگ این فرهنگ را خرابه‌های تورفان برای ما چون میراثی گرانبها نگهداری کرده‌اند. مطلب دیگری که از مدارک تورفان می‌توان استنتاج کرد، این است که سغدی‌ها که در گسترش دین بودا در میان اقوام آسیای مرکزی و چین نقش چشمگیری داشتند، پناهگاه مهاجران ستم کشیدهٔ مانوی و مسیحی شدند.

هرآینه باید یادآوری شود که بیشتر ادبیات مکشوف در «دون هوان» و تورفان چند قرن بعد از نامه‌های باستانی سغدی نوشته شده‌اند. از قرائن تاریخی می‌توان فرض کرد که شاید سغدی‌ان اقدام به مهاجرت دیگری در زمان ساسانیان کرده باشند و علت آن به احتمال سیاست سخت مریدان زرتشتی در نیمهٔ دوم قرن سوم میلادی است. تأثیر عمیق هنر ساسانی در آثار تورفان مخصوصاً در نقاشیهای مانویان و سبک معماری ویرانه‌های شهر خوچو، نظریهٔ این مهاجرت را تأیید می‌کند.

علاقهٔ سغدی‌بان مانوی به نجوم باعث شده که نام روزهای هفته به نام ستارگان در زبان چینی دخیل شود. بدین صورت:

روز یکشنبه: *umi* از سغدی *umī* «مهره» (= ستیرا). (روز خورشید: *sunday*)

روز دوشنبه: *mo* از سغدی *umāx* «ماه»

روز سه شنبه: *yun - han* از سغدی *umawān/umān* «ورغرام / بهرام» (= مریخ).

روز چهارشنبه: *sk* از سغدی *sk* «تیر» (= عطارد).

روز پنجشنبه: *st - so - si - wu - wu - wu - wu - so - si* از سغدی *urmazd* «هرمزده» (= مشتري).

روز جمعه: *na - xl* از سغدی *nāōd* «ناوید» (= زهره).

روز شنبه: *huan - hui* از سغدی *kōwān* «کیوان» (= زحل).

سغدی‌ها نه تنها در نجوم و اخترشناسی، بلکه در شناخت سنگهای قیمتی نیز در میان مردم چین شهرت داشتند.

سغدی‌ها و تجارت با هند

یکی دیگر از سواهد برجستهٔ فعالیت بازرگانان سغدی‌ها، سنگ‌نبشته‌های درهٔ علیای رود سند است که در سال ۱۹۷۹ هنگام ساختمان بزرگراه «کراکوم» که شمال فریب شبه قاره را به چین وصل می‌کند، و از نواحی صوبهٔ المپور و تا امروز غیرقابل دسترسی می‌گذرد، کشف شد، و در دههٔ هشتاد نود به چاپ رسید. حدود شصت کتیبه به زبانهای ایرانی که نود درصد آنها به خط سغدی است، در دو سوی رود سند، بین شهر «چیلان» *chilan* و روستای شاتپال *shatapal* توسط هیأت مشترک باستان‌شناسان پاکستان و آلمان پیدا شد. چند کتیبهٔ دیگر سغدی نیز دورتر در هونزا *honzā* کشف شد. کتیبه‌های دیگر ایرانی به زبان بلخی (دوازده کتیبه)، پارسی و فارسی میانه (هر کدام دو کتیبه) است. نزدیک همین مکان، تعداد زیادی سنگ‌نبشتهٔ هندی به خط «خروشتی» و «براهمی» و چند نوشتهٔ چینی و تبتی نیز پیدا شد. به نظر کاشفان این کتیبه‌ها (سنان) و رمزگشایان این خطوط (هوسباخ و سیمزویلیامز)، «شاتپال» آخرین مقصد بازرگانان سغدی بود که در آنجا با هم‌قطاران

هندی خویش ملاقات و به رد و بدل کالا می‌پرداختند. «شانیال» نزدیک ساحلی بود که گذارش از رود سند آسان بود و در رودخانه انشعابی «دارل» Darul و «تانگیر» Tangir نزدیک آن به سند می‌ریختند این دره مسیر خوبی برای راه شمال غرب بود که به سوی سند می‌رفت.

سنگ‌نبشته‌های سفدی از نظر مواد زبانی، مطلب زیادی جز نام نویسنده (و گاه نام پدر او) و نسبتش به شهر زادگاه ندارند. با وجود این، پژوهشگران از راه خط‌شناسی به تاریخ آنها پی برده‌اند که میان قرن چهارم و ششم میلادی است و این نزدیکترین تاریخ به متون نامه‌های باستانی است. بسیاری از نامه‌ها به پسوند «بند» ختم می‌شود و بیشترین پسامند را نایبی بنده nabal - bande دارد، منسوب به نام الهه بزرگ سفد nabal همچنین در میان آنها، چند نام فارسی میانه: بابک، ساسان، کرتیر، شاپور، و یک نام پارسی: نریسف، است که به خط سفدی نوشته شده‌اند.

همه این نامه‌ها، در دوره اول ساسانیان مرسوم بوده‌است، و از آنجا که هیچ نام بردایی، مانوی و مسیحی و حتی یک نام ترکی در میان آنها نیست، سیمز ویلیامز تاریخ سنگ‌نبشته‌ها را به یقین جدیدتر از قرن پنجم قرار نمی‌دهد. بررسی که در باره این نوشته‌ها به ذهن می‌رسد، این است که این کتیبه‌های سفدی، اثر ساکنان دولت - شهرهای سفدند، که در تجارت با هند فعالیت می‌کردند و نسبتاً بازرگانان بلخی، پارتی و پارس را نیز زیر چتر حمایت خود می‌گرفتند، یا یادمان مهاجران سفدی مقیم سین‌کیان (شین‌جیان) که مشغول داد و ستد با تجار هندی بودند. علاوه بر شواهد ذکر شده در نامه‌های باستانی، حضور نامه‌های «کوچیک» «koyik» (= اهل شهر کوچا) و «چینانج» «yinnic» (= زن از چین) نظریه دوم را تأیید می‌کند. بویژه که بازرگانی به نام nabal - bande پسر نریسف از خدا می‌خواهد که

شکوه شاهنشاهی
پرتال جامع علوم

سالم به شهر خود «فروندن» «froun» برگردد و به دیدار برادرش نایل شود. این شهر راه‌پوشیده، سفدشناس ژاپنی، با نام قدیم «تاشکورگان» «Tashkurgan» یکی می‌داند. کتیبه‌های دیگر سفدی که در هونزا Hunza باراه شانیال و سین‌کیان، پیدا شده‌اند، باز نظریه فعالیت بازرگانان مهاجر سفدی را بین چین و هند تأیید می‌کنند.

اما شواهد دیگری هم هست که نشان دهد راه بازرگانی سفد و هند نیز در دست بازرگانان سفدی بوده‌است. نام بسیاری از شهرهای نزدیک سمرقند، شهر «چاسچ» «o'o (= تاشکند)، شهر «کش» «Kashind» «مایورخ» «myrk» و «قرن میدن» «m mydn» (هر دو نزدیک پنجیکند)، همگی ذال بر فعالیت بازرگانی مستقیم بین سفد و هند است. حال آیا، این بازرگانان از راه بلخ به هند می‌رسیدند، و یا از راه شمالی پامیر، باز مورد شک است. به عقیده سیمز ویلیامز، وجود نام «واک/وکس» «wak/okus» جیحون در اسمهای خاص، احتمال درست بودن فرضیه نخست را بیشتر می‌کند، چه ستایش okus در بلخ بیشتر از سفد مرسوم بوده‌است. در میان نامه‌ها، یک نام زن: rarisae نیز به چشم می‌خورد که آن را سیمز ویلیامز به خاطر پسونده بلخی می‌داند.

از پژوهش نامه‌های سنگ‌نبشته‌های سند علیا و مقایسه با نامه‌های باستانی، چنین نتیجه‌گیری می‌شود که سفدی‌ها انحصار بازرگانی قاره آسیا را، نه تنها در راه‌های شرق به غرب (چین به سفد و تا مرز خراسان و از آنجا تا روم)، بلکه در راه‌های شمال به جنوب (سغد به هند و چین به هند)، به مدت چند قرن (چهارم تا دهم میلادی) در اختیار داشتند. اگر در اوایل قرن بیستم، راه ابریشم مسیر چین به ایران و روم را راه سفدی می‌نامیدند، اکنون با کشفیات جدید باید مثلث بین چین - ایران - هند

راه تجاری قرون وسطا را می‌بموندند تا ابریشم و کاغذ چین را به دولت شهرهای سفد و از آنجا به ایران و هند، طلا و سکه‌ها و ظروف نقره، گیاه و میوه، پارچه‌های پشمی، شیشه و فرش و منسوجات و مستایع ایران و همچنین اسبهای اصیل آسیای مرکزی را به چین و ادویه، سنگهای قیمتی، پارچه کف و سندل را از هند به چین و ایران برسانند. در همین راستا از هند دین بودا، از ایران دین زرتشت، آیین مانوی و مسیحی نستوری به آسیای مرکزی و چین رسید و سفدی‌ها از بزرگترین مبلغان این آیینها بودند و همراه با آیینها، هنر، صنعت موسیقی فولکلور و داستانهای این اقوام را به سه ضلع این مثلث تبادل فرهنگی می‌رسانند. از این تبادل فرهنگی، هر طرف سود می‌جست: چین از نقره‌کاری سمرقند (که خود همراه با سکه‌های نقره از ساسانیان متأثر بود)، سمرقند از نقاشی چین و دیوارنگاری آن (که خود از هنر بودایی هندی-یونانی، با رگه‌های ایرانی-ساسانی، بهره گرفته بود)، که هر سه هنر چینی، هنر هندی و هنر ایرانی ساسانی در مینیاتور ایرانی بازنمایی جاودانی گذاشت. نظام پولی چین نیز به واسطه سفدی‌ها از نظام پولی ساسانیان متأثر شد چنانکه قبل از بنیانگذاری امپراتوری سui و Tang سکه‌های نقره ساسانیان که توسط سفدی‌ها به چین آورده شده بود، در نواحی غرب رودخانه ژردا رایج بود. بعداً که چینی‌ها پول مسی را رایج کردند، به اسم *pmw* در سفدی وارد شد، ولی معلوم نیست که اصل آن از چینی *ten* یا سنسکرت *pana* باشد. واژه‌های دخیل چینی در سفدی بیشتر در زمینه تجارت است، مثل *aym* «مهمانسرا» که در فارسی نیز به صورت نتیجه وام‌گیری شده است، همچنین *amk* «مرگب»، «*amiz*»، «باجه» (بانک)، در چینی: «لوحه چویی» و همچنین واژه‌های «شانه» یا «سناجاق موه» در سفدی *am* و واژه «بیر» در

سفدی *myw* دخیل از چینی است.

سفدی‌ها و هیاطله

در حدود اواسط قرن پنجم، هفتالیته‌ها (هیاطله اسلامی) عنصر نژادی بدیدی به سرزمین سفد آوردند. شباهت نام هفتالیته، که در حقیقت نام زمانروایان آن طایفه است، با نام سفدی «هفتالیته» (جمع هفتالک و بوتاله) توجه دانشمندان را جلب کرده است. این مهاجران به کمک مردم رمی سفد و نواحی اطراف آن حکومت تشکیل دادند که تا مدتی در برابر کوشانیان مقاومت کرد. سرانجام، آنان توانستند در افغانستان رکوشانیان سلطه جویند و حتی یاد آنها را از خاطر مردم آن سامان ببرند. در نیمه دوم قرن پنجم، هیاطله خطری بزرگ برای آرامش سرزهای شرقی امپراتوری ساسانی شدند. یک قرن بعد، حدود ۵۶۰ میلادی، خسرو انوشیروان به کمک ترکان، هیاطله را به کلی سرکوب کرد و بیخون نوز ایران و سرزمین ترک‌نشین شد. از آن زمان سفد و کشورهای دیگر ساورانه‌نهر، دست‌کم از نظر نفوذ سیاسی، به دست اربابان جدید آسیای مرکزی افتاد و عنصر نژادی و زبانی تازه‌نفسی در صحنه تاریخ جلوه‌گری کرد.

سفدی‌ها و ترکان

ترکی‌ها پادشاهی کوچک خود را از سرحدات چین تا مرزهای ایران و روم شرقی گسترش دادند و در طول قرنهای بعدی، عناصر ایرانی ساورانه‌النهر یعنی ملل سفد، خوارزم، سکا و بلغ را در خود جذب کردند. یقیناً وجود این، می‌تواند یقین داشت که شهرهای سفدنشین که از سده پنجم

که زبان تجاری جاده ابریشم بود، وجود داشتند و این خط سیتی نیز باید اشاره به خط سغدی باشد.^(۱)

قبلاً اشاره شد که سغدی‌ها در میان ترکان شرقی نفوذ فرهنگی عمیقی داشتند. قدیمی‌ترین کتیبه سغدی که در زمان حکومت ترکان شرقی در مغولستان پیدا شده و معروف به کتیبه «بوگوت» است مضمون بودایی دارد، و این بدان مفهوم است که زبان ترکی قرن ششم از نظر گسترش واژگانی چندان غنی نبوده است که بتواند بیانگر مفاهیم دین بودا باشد. مراجع چینی به وجود مستمروای سغدی در همین زمان میان ترکان مغولستان و همچنین به توجه حکمرانان ترک بر این مهاجران اشاره می‌کنند. تصور می‌رود که زبان دیپلماسی و رسمی ترکان شرقی در اواسط قرن ششم زبان سغدی بوده است.

در سال ۷۶۲، ترکان اویغوری شهر لویانگ چین را غارت کردند و حدتی در آنجا ماندند. فرمانروای ترکان با سفیدان مانوی که در آن شهر بودند، و از سال ۶۹۲ دین مانی را در چین رواج دادند، آشنا شد و به دین مانی گروید. ری بعد از بازگشت به وطن خود، چند روحانی مانوی را به اور دو بایلیق «اردو بایلیغ»، پایتخت خویش، برد.

بنابه روایتی چینی، خان اویغور یک شب تمام با چهار مبلغ مانوی نشست داشت، و آنان برایش از آیین مانی سخنها گفتند. سفید دم، او «دیهیم زرین بر سر نهاد، ردای ارفوئی پوشید و بر تخت زرین نشست و مانویت را به جای آیین بودا، دین رسمی اویغورها اعلام کرد. وجود چهاره‌های سغدی در اویغوری، مثل *smw* «شیطان» *smw* «جهنم» *kmw*

تا نهم میلادی به درجه عالی تمدن شهرنشینی زمان خود رسیده بودند، استقلال داخلی خود را چه در زمان هیاطله و چه در هنگام سلطه ترکان حفظ کردند. از طرف دیگر، سغدی‌ها در ترویج فرهنگ، هنر، خط و آیینهای خود بین اقوام ترک نقش بنیادی ایفا کردند. همچنین بازرگانان سغدی که از قرون پیش تجارت ابریشم را در انحصار خود گرفته بودند، از قدرت سلاطین ترک به نفع خویش سود جستند، به طوری که در موردی، حفظ منافع بازرگانان سغدی، باعث بروز اختلاف بین ایران و ترکان شد، و خاقان ترک برای جلوگیری از ضرر بازرگانان سغدی با دولت روم شرقی تبادل نمایندگی کرد، نماینده ترکان یک نفر سغدی به نام «مانیاخ» بود که بعد از خاقان ترک به لقب طرخان ملقب شد، و در نتیجه این رویداد، ترکان با روم روابط اقتصادی برقرار کردند. در این دوره است که سغدی‌ها با حمایت ترکان یکا امپراتوری بازرگانی مابین امپراتوریهای چین، ایران و روم برپا کرده بودند که از موقعیت بسیار برجسته‌ای در آسیای مرکزی برخوردار بوده امپراتوری که پایتختی چون سمرقند داشت. اما حکومت مرکزی سیاسی - مذهبی در آن نبود^(۲) به نظر می‌رسد که زبان نوشتاری ترکان غربی (همانند ترکان شرقی) در قرن ششم میلادی زبان سغدی بود، و ترکان در ابتدای حکومت خود، که هنوز به خط دست نیافته بودند، از این زبان استفاده می‌کردند. یکی از مآخذ رومی ذکر می‌کند که در ۵۶۸ میلادی، سفیر ترکان به دربار روم شرقی نامه‌ای همراه داشت که به خط سکایی (سیسی) نوشته شده بود، و هژوستن، امپراتور روم، آن را به مترجمان داد. شک نیست که در آن تاریخ در دربار روم، مترجمان سغدی

۱. بازن، *ترکان و سغدی‌ها*، پادنامه نوبنست، پاریس، ۱۹۷۵.

۲. فرانس گرونه، تاریخ، ۱۹۸۵، صص ۲۵ - ۳۰.

زندگی و بسیاری دیگر و همچنین پایانه‌های اسمی سغدی در اویغوری مؤید این نظر است.

سغدی‌ها و آسیای میانه

مدرک تاریخی یک قرن بعد از این واقعه، بحث کتیبه‌ی کارابابل کاسوم (قربالقسوم) که در مغولستان شمالی کشف شد، و کتیبه‌ای سه زبانه به سغدی، اویغوری و چینی است، سند تاریخی گرایش ترکان به دین مانوی است. در این زمان، سغدی‌ها در اتخاذ خط خویش برای نوشتن زبان اویغوری به ترکان کمک کردند، و بعدها خط سغدی به نام اویغوری شناخته شد. مآخذ چینی نیمه اول قرن هفتم میلادی، به وجود مهاجرنشینان سغدی در ایجو (هامی) - ناحیه‌ای در جنوب صحرائی لوبنر - شهادت می‌دهند. چینیان از بازرگانان سغدی و چهار شهری که در سالهای ۶۲۹-۶۲۲ م. به دست یکی از اشراف سمرقند تأسیس شد، سخن می‌گویند. شاید علاقه سغدی‌ان به بازرگانی آزاد و دلستگی آنان به سازش و انعطاف دینی، انگیزه‌ای برای نگهداشتن نبات و امنیت راه ابریشم در طول قرن‌ها باشد. یادآوری شود که سغدی‌ان مردمانی عامی و ناآگاه از جریان علمی و ادبی زمان خود نبودند. در متون چینی نام چند ستاره به زبان سغدی دیده می‌شود و داستانهای جناب سغدی نمودار تلاش آنها در آمیختن فرهنگ مردم آسیای مرکزی با فرهنگ ایرانی، ایرانی و هندی است. افزون بر این، نقش آنها در اشاعه هنر از ایران به چین و نیز از چین به ایران و تکوین هنر اصیل آسیای مرکزی برکسی پرشیده نیست.

در مراکز بزرگ تجاری دولت - شهرهای سغدی، که کمتر زیر سلطه

و مانروایی خودکامه بود، سیاست اعتدال و آزادی دینی آنچنان رعایت می‌شد که پیروان آیینهای بودایی، مسیحی، نستوری، مانوی و زرتشتی با رنگ محلی خود توانستند آزادانه تبلیغ کنند و پرمشگاههای خود را برپا سازند، و با هم در صلح و صفا زندگی کنند. این آزادی سیاسی - دینی، اختلاط فرهنگی، ثروت مادی و پیشرفت اقتصادی آنها، انگیزه‌ای برای تکوین هنر سغدی بود که گرچه جوانه‌ای از هنر ایرانی به شمار می‌رود، ولی از موج تأثیر هنر ایرانی و هندی و اصالت محلی خود نیز بر نصیب بود. در فاصله سقوط ساسانیان و فتح ماوراءالنهر توسط اعراب، دولت - شهرهای سغدی خوش درخشیدند و میراث فرهنگی ساسانیان را به دوش کشیدند.

در حقیقت قرن هفتم را می‌توان قرن تجدید حیات فرهنگی سغد، که تا قرن بازدهم میلادی علیرغم ویرانگریهای اعراب، تداوم داشت، نامید. همچنین در قرن هفتم بود که تجارت چین و سغد توسعه چشمگیری یافت، و دروازه شرقی سمرقند دروازه چین نامیده شد. سمرقند یکی از آبادترین و ثروتمندترین شهرهای ماوراءالنهر شد و شهرت آبادانی و شکوفایی فرهنگی و هنری آن تا اوایل دوران اسلامی برپا بود. توصیف هیجان‌انگیز جهانگرد چینی «میون تسانگ» که در سال ۶۲۹ میلادی از این شهر دیدن کرد با روایات تحسین‌آمیز جغرافی‌نویسان اسلامی تطبیق می‌کند. فرمانروایان کوچک شهرها که خود «راه‌شاه» می‌نامیدند، در حقیقت یکی از سران اشراف بودند و تغییر سریع شاهان، خود انعکاس فقدان تداوم سلطه شاهی است. نیروی واقعی در دست اشراف، بازرگانان، پیشه‌وران، و حامیان هنر و صنعت بود.

در این دوره است که بشقابها و ظروف دیگر نقره‌ای، که به دست



فلزکاران ماهر سمرقند تراشیده شده‌است، منجلی می‌گردد، و در همین دوره دیوارنگاره‌های باشکوه لروت، هنر دوسنی، نجمل پرسی و ملاقه وافر به تجلی اسطوره‌های باستانی دولت - شهرهای سغدی را نه تنها در دربار شاه، بلکه در خانه‌های خصوصی اشرافی جلوه‌گر می‌سازد.

دیوارنگاره‌های داستانی که در چند ناحیه سغد (افراسیاب، پنجیکند) ضمن کاوشهای چند دهه پیش کشف شده، هنری کاملاً خودجوش بنا عناصر عامیانه آمیخته به خصیصه پهلوانی و نمایی یک جامعه فئودال را مستمکس می‌سازد. رنگ محلی و عنصرهای وام گرفته از هنرهای ساسانی، یونانی، هندی و چینی با هم جذب شده‌اند و هنر اصیلی ارائه داده‌اند که تأثیر آن بر هنر مینیاتور ایرانی بدون تردید است. عنصر قهرمانی - پهلوانی این نگاره‌ها تجلی جامعه‌ای است که با جامعه اسطوره‌های شاهنامه شباهت شگفت‌انگیز دارد. می‌توان تصور کرد که هنر تصویر پهلوان و نقاشی داستان قهرمانان به دلیل کیفیت ملوک الطوائفی و عدم تمرکز جامعه در آن سوی جیحون، بعضی از عناصر پهلوان سالاری را که در ساخت فرهنگی آن نفوذی عمیق کرده بود، حفظ نموده، اما این عناصر در هنر ایران ساسانی به علت مرکزیت حکومت و شاه‌سالاری از بین رفته‌باشد. در نتیجه این پدیده است که دیوارنگاره‌های پنجیکند حماسه رستم، پهلوان شکست‌ناپذیر ایران (و تمام اقوام ایرانی تبار) را با آن‌همه نیرو و هیجان در قالب تصویر می‌آورد و سوگ سیاوش، قهرمانی مظلومیت حماسه‌های ایرانی را پر از اشک و فریاد می‌کند.

شک نیست رستمی که هنرمند سغدی بر دیوارنگاره‌های پنجیکند در حال جنگ با دیوان و سوار بر رخش کشیده، همان رستمی است که در متون سغدی باز یافته در غارهای هزار بردای چین توصیف شده‌است.

احتمال دارد که داستان رستم از زمان اشکانیان که با سکاها رابطه نزدیک داشتند، تا زمان فردوسی به صورت روایات شفاهی که توسط نقالان نسل ندرنسل خوانده می‌شده، وجود داشته و آفریننده شاهنامه آن را شنیده باشد. البته نبوغ فردوسی بود که رستم را با زبان زیبای فارسی در قالب سویری چنین شگفت‌آور درآورده است.

مقایسه مدارک پیداننده در تاجیکستان و ازبکستان با مراجع اسلامی از یک طرف و با مآخذ چینی از سوی دیگر بسیاری از حقایق تاریخی نیمه دوم قرن هفتم میلادی، یعنی درست قبل از لشکرکشی اعراب به این سرز و بوم را که علی‌رغم مقاومت‌های مردمی تسلیم شده، آشکار می‌کنند.

اسناد کوه مغ که در ربيع اول قرن هشتم میلادی، بین ۷۰۰ تا ۷۲۵ میلادی، تاریخ‌گذاری شده‌اند، از شاهی به نام دیواستیج یا دیوشیج نام می‌برد. این اسناد که در خرابه‌های کوه مغ در دامنه بلندبهای زرافشان نزدیک خرابه‌های پنجیکند قدیم پیدا شده‌اند، شامل نامه‌های سیاسی، حارری، تجاری سغدیان، همچنین بایگانی، حسابداری، اسناد حقوقی و صورت حسابهای مالیاتی است که اطلاعات سردمندی در باره وقایع سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن زمان به دست می‌دهد. قسمت خصوصی‌تر این مدارک، مثل اجاره زمین، اوضاع بازار، عقدنامه ازدواج، برده از وضع اجتماعی - سیاسی سغد قبل از فتح آنجا به دست اعراب برمی‌دارد. قلعه‌ای که این اسناد در آن پیدا شده، احتمالاً نزدیک محلی برده که دیواستیج با اعراب جنگیده و بعد از عقب‌نشینی، به قلعه پناه برده - شاید در آنجا کشته شده باشد، اما قبل از مرگ توانسته‌است اسناد و مدارک حکومتش را در محلی پنهان کند. اسنادی که در دهه سسی قرن هشتم پیچیده در چرم پیدا شد این نامه‌ها با تقویم سال و ماه و روز

سغدی تاریخ‌گذاری شده و مقایسه این نامها با نامهایی که در یک متن
 سغدی مانوی پیدا شده‌است، فهرست نام روزها و ماههای سغدی را
 کامل می‌کند. افزون بر این، اسناد کوه مغ از نام مکانهای مختلفی یاد
 می‌کند و از رابطه اقتصادی بین دو شهر پنجیکند و فرغانه، و اعزام
 سفارن از طرف دیواستیج به نزد حکمران تاشکند سخن می‌گوید.
 اسناد کوه مغ که راهنمای کشفیات بعدی، بخصوص حفريات شهر
 پنجیکند باستانی شد، پرده از راز یک شهر سغدی با مدنیت بسیار
 برجسته، که احتمالاً پایتخت یا محل سکونت دیواستیج بوده‌است،
 برمی‌گردد. اشیای مکشوف در حفريات پنجیکند و ویرانه خانه‌ها، قصرها
 و دیوارنگاره‌های بسیار زیبای آن نقیض برجسته سندیان را در حفظ
 فرهنگ شهرنشینی و هنر ایرانی آشکار می‌کند.
 یکی از دیوارنگاره‌ها که پهلوانی را در جنگ با اژدها و نیرد با دیوان
 نشان می‌دهد، خاطره هفت خوان رستم را به صورت هیجان‌انگیزی
 تجسم می‌بخشد. دیوارنگاره دیگری، داستان خرگوش و شیر کلبه و دمنه
 و تدبیر خرگوش برای به چاه افکندن شیر را به صورت زنده جلوه‌گر
 می‌سازد. نقش دیگری که طرف توجه پژوهشگران شده، ناپوت سرد
 جوانی را بر دوش دخترانش در حال سوگ نشان می‌دهد که احتمالاً
 یادبودی از سوگ سیاوش است؛ شاهزاده اساطیری که گنگ در ساخت
 و در این مرز و بوم خویش یگانه بر زمین ریخت و نوسنگانی مانند
 نوشخی یادبود سوگ او را در میان مردم بخارا تا اوایل دوران اسلامی
 خاطر نشان کرده‌اند.
 در همین مکان دیوارنگاره دیگری از ورود هیأت سفیران از طرف
 امپراتوری چین به سمرقند همراه با کتیبه‌ای در کنار نقوش که محتوای آن

شاهنامه
 برآل جامع

را حکایت می‌کند و معرّف رابطه صلح آمیز بین آنها است، هم از نظر
 تاریخی، و هم از نظر اختلاف آیینی، مابین این دو گروه قابل توجه است.
 در مدارک تال برزوا (در چند کیلومتری جنوب سمرقند) از دو شاه
 دیگر سغد «طرخون» (۷۱۰، ۷۱۰) و «اورگک» نام برده شده‌است. طبق
 مراجع چینی، شاه سغد به نام «اورگورک» پس از شکست از اعراب، در
 سال ۷۱۹ از امپراتوری چین یاری خواست. به نظر می‌رسد که اورگورک
 مرجع چینی و اورگک مرجع سغدی و غورک مراجع اسلامی یکی باشد،
 و این احتمالاً آخرین پادشاه مستقل سغد بود.

مطالعه دست‌نوشته‌های کوه مغ که شامل هفتاد و شش سند نوشته
 شده با مرکب چین بر روی کاغذ، چرم، ابریشم و چوب است، همراه با
 کتیبه‌ها، سفال‌نوشته‌ها و سکه‌هایی است که در تاجیکستان و ازبکستان،
 یعنی نخستین متون شایان ملاحظه به زبان سغدی که در موطن اصلی
 مردم سغد پیدا شد، و زونه جدیدی بر پژوهشهای تاریخ و فرهنگ آسیای
 مرکزی گشوده‌است.

مطلبی که درباره مدارک پیدا شده در خاستگاه سغدیان باعث شگفتی
 شده، عدم کشف متون دینی است. اطلاعات زبان‌شناسی ما درباره آیین
 مردم سغد در زمان کثات این اسناد زیاد نیست، اما وجود نام مغ در اسم
 مکان چند محل از جمله خود کوه مغ، اسم روزهای ماه، امکان نابور به
 خروخی آیین زرتشتی را در میان این مرز و بوم تأیید می‌کند. پیوسته آثار
 آشنندان و آتشگاههایی که در پژوهشها و کد و کاوهای باستان‌شناختی
 اخیر پیدا شده، گواه دیگری بر اثبات این نظریه است. به احتمال، در شرق
 سغد، دین بودا و در غرب، دین زرتشتی بیشترین طرفدار را داشت به
 همین ترتیب سمرقند بیشتر زیر نفوذ فرهنگ چین و بخارا متأثر از فرهنگ

ساسانی بود. این مدارک، همراه با آثار مکشوف در چین و پاکستان و شواهد تاریخی نویسندگان چینی و اسلامی نشان می‌دهد که زبان سعدی که کمترین اثر مکتوب آن در نامه‌های پیدا شده در چین (قرن دوم الی چهارم) و سنگ‌نبشته‌های نو یافته دره علیای رود سند در شمال پاکستان (قرن پنجم الی ششم) است، تا قرن دهم میلادی و حتی کمی بعد از آن در روستاهای سمرقند و بخارا زبانی زنده بود و گویندگان به این زبان سخن می‌گفته‌اند.

گفته‌های مقدسی در *احسن التقاسیم* و ابن حوقل در *صورة الارض* که سعدیان سمرقند و بخارا با وجود تفاوتها در کلامشان زبان همدیگر را می‌فهمند، گواه بر زنده بودن زبان سعدی تا آن دوره است. از طرف دیگر نامه‌های سعدی مانوی شهادت بر رواج این زبان تا قرن دهم در نواحی تورفان چین می‌دهند.

به نظر می‌رسد که از قرن یازدهم به بعد، نفوذ زبان عربی و فارسی از طرفی و ترکی از طرف دیگر فرایند نابودی زبان سعدی را شتاب داده باشد.

امروز از زبانی که در طول سده‌ها واسطه انتقال فرهنگ بین شرق و غرب آسیا بود و از نظر تجاری زبان مسیر شرقی جداده ابریشم ب شمار می‌رفت، تنها یک گویش دورافتاده در ناحیه کوهستانی دره علیای رود زرافشان به نام گویش یغناهی بجای مانده است. اما نقش قوم سند همراه با اقوام دیگر آسیای مرکزی، چه در شکل‌گیری آوازی ادب فارسی و چه در پیدایش جنبشهای سیاسی و فرهنگی در راه استقلال ایران که به تکوین سلسله‌های محلی چون سامانیان انجامید، در پیشگاه تاریخ همیشه جاودانه خواهد ماند.

منابع و مآخذ

۱. قریب، بدرالزمان، سعدی‌ها و آسیای میانه یاد یار... مجموعه مقالات در بسازه آسیای مرکزی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲.
۲. قریب، بدرالزمان، طلسم باران در سعدی، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، فروردین ۱۳۴۸.
۳. قریب، بدرالزمان، رستم در روایات سعدی، شاهنامه‌شناسی، شهریور ۱۳۵۷.
۴. قریب، بدرالزمان، داستان تولد بودا به روایت سعدی، تهران ۱۳۷۱.
۵. قریب، بدرالزمان، فرهنگ سعدی - فارسی - انگلیسی، تهران، انتشارات فرهنگیان، ۱۳۷۴.
۶. ابوریحان بیرونی، آثار الباقیه، اکبر داناسرشت، تهران، امیرکبیر.
۷. ابن حوقل، صورة الارض، دکتر جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۳۵.
۸. ابواسحق اصغرخی، سالک و معالک، ایرج افشار، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۹. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم، علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱.
۱۰. ابن خردادبه، سالک و معالک، حسین قره چانلو، تهران، ۱۳۷۰.
۱۱. نوشی، ابوبکر محمد، تاریخ بخارا، تصحیح و تشبیه مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱.

Sogdian Painting . 1961.

Chavannes ,E. Pelliot, p. Un traite manicheen retrouve en Chine. Journal Asiatique 1911,1913.

Gershevitch, I. The sogdian word for 'Advice',and some Mugh Documents, Central Asiatic Journal 7,1962.

Sogdians on a Frogplain, Melanges Linguistiques offerts a Emile Benveniste, Paris, 1975.

Henning,W.B 'The date of the sogdian Anasut letters'. BSCAS 1948,601-15

Henning, W.B. Sogdica 1940. (also: Acta Iranica, vol.15,1977)

Sogdian Tales ,1945.(also:Acta Iranica, vol. 15, 1977).

A Sogdian Fragment of Manichaean Cosmogony, 1948. (also: Acta Iranica, vol. 15, 1977).

A sogdian God, 1968. (also: Acta Iranica, vol. 15, 1977).

Sundermann, W.Mitteliranische Manichäische Texte kirchengeschichtlich Inhalts, Berlin 1981.

puileyblank, E: Encyclopaen Iranica, V. 4. 424-437

History of the Civilizations of Central Asia, vol 2, venico publication,1996.

The Cambridge history of Iran,1983,3(2),pp 924-990,1130-1216.

Frye, R.N. The History of Ancient Iran, Munich, 1984.

Gauthiot R, Essai de Grammaire Sogdienne, Vol.I, 1923.

Gharib, B. Sources Materials on Sogdiana. Bulletin of the Iranian culture foundation, 1,1973, pp. 67-81.

Gharib, B. Analysis of the verbal system in the Sogdian Language, Unpublished, ph. D. dissertation, University of Pennsylvania, 1965,pp 2-39.

Grenet, F. L'Asie centale preislamic. Bibliographie critique, Paris 1977-1986.

Grenet, F. Les Pratiques funeraires dans l'Asie Centrale sedantaire.1984.

Grenet, F. Samarkand et La route de soie L'Histoire, 77. 1, 1985, 30-45. Abstracte, Iranica,9, 1986, 225.

Batin, L. Turks et Sogdiens, Melanges.Linguistiques offerts a E. L. Soueuous,L.The siek ros,1968 Benveniste, Paris 1975.

Belenkij, Marshak, Raspopova, les Fouilles de L'ancienne Pendjikent. Apud: Abstracta Iranica, 3, 1980, 131. (251-253); 12. 152, 153, 173; Grenet, F.

Cultes et monuments religieuse dans L'Asie Centrale Preislamique, Apud: Abstracta Iranica 1987, Vol.II, 202. 203. Filanovic, M. La culture de L'ancienne oasis de Bokara, Abstracta Iranica,9, 1986, 223. A propos de la; ypologie des

sanctaires du feu du Moyen Age dans La Sogdiana et Cas Abst. Iranica 11, 1988, 94.

Sims- Williams, N. Ancient Letters, Encyclopaedia Iranica, 2/I, 1985.

sogdian and other Iranian wscrntars the Indus/VIC/1989/1992. Azarpey, G.

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران